

گردباد برگ

گابریل گارسیا مارکز

کیومرث پارسای

www.ketab.ir

سرشناسه	: گارسيا مارکز، گابریل، Garcia Marquez Gabriel، ۱۹۸۲-م.
عنوان و نام پدیدآور	: گردباد برگزگ/ گابریل گارسيا مارکز؛ برگردان کیومرث پارسای
مشخصات نشر	: تهران، آریابان،
مشخصات ظاهری	: ۱۷۶ص.
شابک	: ۶-۳۷-۷۱۹۶-۹۶۴-۹۷۸
فهرست نویسی	: فیا.
یادداشت	: عنوان اصلی La hojarasca, c 2006
موضوع	: داستان های کلمبیایی قرن ۲۰ م الف. پارسای، کیومرث، مترجم
رده بندی کنگره	: PQ ۱۸۰/۲۸۷ الف ۴ گ ۳۷ ۱۳۹۲: ۸۶۳/۶۴
رده بندی دیویی	: ۱۱۲۶۷۰۰
شماره کتابشناسی	

انتشارات آریابان



گردباد برگزگ

گابریل گارسيا مارکز
برگردان کیومرث پارسای

چاپ: پنجم بهار ۱۴۰۴ تیراژ ۲۰۰ نسخه
طراح جلد: کارگاه گرافیک آریابان حروف نگاری: مؤسسه وز
شابک: ۶-۳۷-۷۱۹۶-۹۶۴-۹۷۸

تهران - خیابان انقلاب - خیابان اردیبهشت - بن بست مبین - شماره ۸
www.aryaban.org

نلقن: ۶۶۴۹۶۲۸۴ - ۶۶۴۱۳۰۳۱
نمبر: ۶۶۴۹۶۲۸۵



قیمت کتاب

www.ketab.ir

این کتاب برگردانی است از:

La hojarsca

Primera edición en esta formato: 2003

Printed in spain - Impreso en España

این‌گونه اعلام شده است که هیچ‌کس در سراسر شهر، مجاز نیست جسد پولینیس را که در ادبار و بدبختی جان سپرد، به خاک سپارد یا برای او سوگواری کند. باید جسد او را در گستره دید لاشخوره‌های گرسنه قرار داد تا مظهره‌ای زیبا برای این پرندگان پدید آید.

این‌گونه اعلام شده است که کرنونه عالی‌مقام، صادرکننده این فرمان، نزد ما می‌آید تا تصمیم خود را به اطلاع من و تو، بله به اطلاع من، برساند و کسانی را که هنوز آن را نشنیده‌اند، آگاه سازد.

این‌گونه اعلام شده است که هر کس از این فرمان سرپیچی کند و به چنین کاری دست یازد، توسط شهروندان، سنگسار خواهد شد.

(د «آنیگونا»)

شرکت موز، به گونه‌ای ناگهانی ظهور کرد. انگار گردبادی از درون شهر برخاست، برگها را چرخاند و به هوا برد. به نظر می‌رسید این برگها، پسماندهای تجهیزات و اجساد انسانی شهرهای دیگر، ناشی از جنگ داخلی باشند، رویدادی که به تدریج به فراموشی سپرده می‌شد. گردباد بی‌رحم، با رایحه اجساد متلاشی شده و مرگهای ناشناخته، حامل برگها و گرد و غبار فجایی بود که در گذشته‌ای نه چندان دور بر سر منطقه آمد. همین برگها و گرد و غبار متعفن و آلوده، چنان در خیابان باریک دهکده پراکنده شد که پس از تجزیه و شکل‌گیری دوباره، مسیری را که دو سر آن، یکی به رودخانه و دیگری به دخمه‌ای برای خاکسپاری مردگان، می‌پیوست و در شانه‌های آن، خانه‌ها بنا شده بودند، تبدیل به شهری پیچیده و شلوغ کرد.

آنچه از انبارها، بیمارستانها، مکانهای تفریحی و نیروگاههای برق باقی مانده بود، با سلولهای متلاشی شده اجساد انسانی ترکیب شد و با ضرب‌آهنگ تند گردباد، مردان جوان و مجردی را همراه آورد که پس از ورود، قاطرهایشان که باری جز صندوق کوچک و بقیچه‌ای لباس نبودند، به ستون چوبی مقابل تنها

مهمانسرای موجود می‌بستند، و پس از گذشت چند ماه، صاحب خانه و عنوان نظامی آنهم بدون اینکه در جنگی شرکت کنند - زیرا دیر رسیده بودند - می‌شدند و برای خود دست‌کم دو محبوه می‌یافتند.

عشاق سرخورده نیز از شهرهای گوناگون، به این شهر آمدند و کلبه‌های محقری ساختند که حتی سرکردن شب نیز در آنها دشوار و دلتنگ کننده بود، ولی همین کلبه‌ها نیز در غوغای شهر به فراموشی سپرده گم شدند و به صورت دهکده‌ای محو در درون شهر، درآمدند.

در میان آن گردباد برگ، چهره‌های ناشناس و تازه وارد، شهروند شدند. شهروندانی که مردانشان در خیابانها و در حضور مردم، لباس عوض می‌کردند، و زنانی که بجز بر دست می‌گرفتند و بر صندوقهای چوبین می‌نشستند؛ قاطرهای رها شده در خیابان مقابل تنها مهمانسرای موجود، یکی پس از دیگری بر اثر گرسنگی جانیشان را از دست می‌دادند و ما نیز که نخستین ساکنان شهر بودیم، تبدیل به بیگانگان شده بودیم.

ما پس از پایان جنگ به ماکوندو آمديم. هرچند ستایشگر خاک آن بودیم، ولی می‌دانستیم روزی گردباد برگ خواهد وزید، ولی سهل انگارانه نسبت به آینده بی تفاوت بودیم. تنها کاری که از ما برمی آمد، چیدن کارد و چنگال و بشقاب پشت درهای خانه‌ها و چشم به راه ماندن برای پذیرایی و آشنا شدن با شهروندان تازه وارد بود.

ناگهان سوت قطار هم به صدا درآمد. گردباد پیچید و به استقبال قطار رفت. همین چرخش، نیروی محرک آن را از بین برده موجب ایجاد افزایش و حدت شد. این جریان طبیعی، بارآوری خاک را نیز همراه داشت.

ماکوندو ۱۹۰۹